

«تجلیات قرآن»

در بیان

«سوره الرحمن»

بخش دوم از بیانات آیت الله آقای حاج میرزا خلیل کمره در
باره سوره الرحمن در روز جمعه ۲۲ مهر ماه ۱۳۱۷

باما کج و باخود کج و باخلق خدا کج - آخر قدمی راست بنه ای همه جا کج
قبای آلاء ربکما تکذبان ، بعد از یازده آیه ، خدای ما توقع دارد که مرامت
بدانیم و بصدق جلو بیاییم . در آیه یازدهم معلوم میکند که از جانب من همه اش
با شما راست آمدم . آنچه ندانستی بتو آموختم بر راستی . خلق کردم خود انسان را
باز هم بر راستی و باو تعلیم کردم بیانرا بر راستی . بعد بیرون که قدم گذاشتی چشم
انسان اول میخورد بروشنی و منشاء روشنی ، اول چیزیکه بچشم خورد آفتاب و
ماه است که تمام کارهایشان بحساب معینی است . اگر در زمین اسباب بیخبری
فراوان باشد لکن در زیر پا و در زمین درخت بلند و سبزه پهن خوابیده . اینها
چون بتدریج و کم کم بر خودشان میافزایند و از کوچکی بزرگ میگردند خودشان
اسباب این هستند که ترا ملتفت و بیدار کنند و بخودشان توجه دهند . اگر گوه و
ودشت بیک حالت هستند و ترا خواب میکنند اما سبزه که روز افزون بلند میشود
در نقطه جنبیده جلوی چشم بود که بتو بفهماند این زمین « که می پنداری آرام است »
آرام نیست . این زمینی که توده انباشته اش می پنداری توده انباشته نیست بلکه غلغله در داخل
خودش هست که دارد بعد هزار دست و پا انگشت از میان دل خودش گل و رنگ و
برک و شاخ بیرون میدهد پس آن دو نقطه « نجم و شجر » مثل نبض زننده می
تواند بتو یک بیدار باش بگوید . آنقدری که بخواب رفتی و لالائیهائی که تورا
خوابانده ، اینها خواب را از سرت بیرون میآورد که به بین مایک حال برقرار نیستیم .
اول سر از زمین بیرون میآورد بعد از آن ساقه میشود بعد از ساقه تکمه هائی است
که گلی بیرون میدهد بعد از آن میوه میشود . تا میوه دلش پر شد میفهمد که خطر
بزرگی برای هر کسی هست . اگر اولادی برای خودش نگذارد دنیا از اثر او
نشانه ای نخواهد گذاشت . در وسط میوه ، دانه میگذارد که دوباره آن تخم از وسط
زمین سر بیرون کند . این خاک آرامگاه نیست و دائما در جنبش است . اینهمه
رنگریزیها در بهار و اینهمه شکلهای گوناگون از کجا آمده؟ کدام مهندس معلوم
کرد که سبزیجات باید روی زمین ایستاده باشند و بوستانها باید بوته داشته باشند
که بار سنگینی را که بردوشان هست روی زمین بگذارند و خودش او را پیرو براند؟

و کدام مهندس نقشه کشیده که خرما باین قامت مستقیم چیده شود، پوست او از تمام
 اطراف چیده باشد و منز در وسط باشد؛ اگر همه جای زمین آرام باشد که بخودت
 حق بدهی که از مجاورت با افتاده، خواب رفتن و غفلت کردم و من بهمین حال
 باید باشم چون هر روز دیدم که کوه ودشت بهمان حال میباشد و عمر من نرسید که
 تغییر کوه ودشت و دره و دریا را بفهمم که تمام در اضطراب هستند از این جهت من
 خواب شدم اما این دو نبض زنده در زمین در هر جا که تو باشی آنها هم هستند و
 آنها بآدم داد میزنند که ملتفت باش، جنبش در کار است و جای خواب و غفلت نیست،
 بیدار شو - ببین چطور حرکت « کمی » من بر قامت می افزاید و حرکت
 « کیفی » من در رنک و طعم و مزه من تغییر میدهد و بالاخره حرکت جوهری من چطور
 يك چوب خشك خرما را بيك لقمه گوارا و لذیذ تبدیل میکند. پس این دو نقطه
 که در زمین هست و در همه جا و در مقابل همه چشمهاست مثل آن دو نقطه
 در آسمان (شمس و قمر) بیدار کن هستند و نشان میدهد که در این زمین
 غلغله عجیبی است و میفهماند این دستگاه مفصل که میچنبد، از زیر پاهاو مایه ومدد
 میرسد. از این دو نقطه و دنبال این دو نبض زنده کم کم چشم بیندازید بنداخل و
 خارج این زمین، و درغور این زمین فرو بروید آنوقت خواهید یافت که در تمام
 زمین از کوه و دشت و خانه و مسکن و دریا يك غلغله است ولکن چون حساب
 آنها با حساب نجم و شجر فرق دارد حساب آنها نباید از دست بدهی (درخت با
 ساق و بی ساق سرحد مملکتشان بگجور است که بطرف بیرون باید حرکت کند
 اما زمین جور دیگر است) پس دو نقطه برجسته بالا « شمس و قمر » و دو
 نبض زنده و زنده زمین « نجم و شجر » باعث این است که آنچه در بالا و در
 پائین (غیر از این دو) همه را به بینی مثل طیبیب که بالای سر مریض میرود
 اول به نفس و نبض او نگاه میکند اگر این دو از کار افتاده باشد دلیل بر اینست
 که تمام بدن از کار افتاده و مرده و وقتی دیدم نبض میزند و نفس جنبش دارد
 هر خیالی میخواهد از اینجا میکنند بنظر من در سوره الرحمن، همین اسلوب را
 پیش روی ما گذاشته، اول فرمود: شمس و قمر (چون چشم انسان اول باین
 دو میخورد و میتواند باسانی و واضح به بیند) بعد فرمود: نجم و شجر (درختهای
 با ساق و بی ساق) . این دو در زمین و آن دو در آسمان زودتر بچشم میرسند
 و بعلاوه تا بچشم میآید جنبش خوردن میفهماند ولی چیزهای دیگر زود بچشم نمیآید
 و اگر هم بیاید ساکن بنظر میرسد در بالا شمس و قمر که یکی روز و دیگری
 شب بنظر میآید و در زمین هم نجم و شجر که در اول بهار بساط عجیبی بهم
 میکنند وونگرزی غریبی درست میکنند از نگاه کردن این دو انسان مجبور میشود
 که در صفات بالاتر و پائین تر بیشتر نگاه کند و بیشتر تجسس کند در بالا که
 دقت کند ملتفت میشود که رفعت عجیبی در کار رفته و در طبقات پائین و زیر میبیند

انگشت که زیر خاک میکند بخودی خود بالا نمی‌رود با وجود این نجم و شجر را خواهی دید که بالا می‌روند و بالا رفتن آنها نیز بحساب معینی است. زیر زمین هم که بروی می‌بینی چه غلغله عجیب و غریبی است. اگر زمین مرده بود پس این غلغله چیست؟ در بالا هم اگر این قصر پشتیبانی نداشت پس کی این رفعت را داده؟ در سوره الرحمن هم همینطور میفرماید: قدم از خودت بیرون گذار، در بالا آفتاب و ماه چون جنبش میکنند ترا بیدار و خبردار میکنند از حساب حرکتش از حساب وزنش و از حساب روشنائیش بعد دو نقطه نبض زنده زمین را فرمود یعنی نجم و شجر را (نجم همان سبزی‌هاییست که فقط سر از زمین بیرون آورد و شجر آن درختهای پهن‌اور و تناور که بیرون خاک سرمیکشند) این دو تا هم چون جنبش دارند و مثل گوه نیستند که همیشه بربك حالت بمانند و انسان هم که عمرش وافی نیست که جنبش آنها را هم بفهمد دو نقطه پر جنبش جلوی روی گذاشته که هر قدر عمرش کم باشد باز خبرش میکند

اول فرمود: که هر دو اینها سجده دارند برای حق سجده دارند برای بالا آنها این درختها بمحض اینکه آفتاب در بهار بلند شد سر بلند میکنند تا در تابستان که زراعتها میرسد این آفتاب کار عجیبی میکنند. در این دور و نزدیکیش با خط استوا و آفاق حمایلی، بهر جا که برود سبزه‌های آن نقطه يك فرمانبرداری عجیبی میکنند و نافرمانی هیچ در کار نیست

هر چه از بالا فرمان برسد همانرا انجام میدهند و تمام اینکارها بحساب معینی میباشد بعد از اینها انسان میرود توی دل عالم و از آنها با خبر میشود. انسان باید از این دوجا، سر رشته را بگیرد بعد فرمود: آنوقت با اینهمه، ممکن است تو انسانی که در وسط اینها قرار گرفتی از حساب بیرون باشی و میزانی در کار تو نباشد؟ بعد آمد سراغ مکمل زمین و تمام زمین را فرمود: والارض وضعها للانام (زمین را پست کرد برای خلائق) اینست که ذره‌ای از این زمین قدم بیرون نمیگذارد و خود را بخط مستقیم بمرکز خود میرساند و بسرعتی که ممکن است بر میگردد و اجازه ندارد که در بین راه بماند و در موقع سقوط با چه سنگینی می‌آید؟ همه این زمین (جزء و کلش) بيك فرمان هستند. بعد دست میکنیم در زمین و می‌بینیم این زمین همه چیز بیرون میدهد، میوه برای خوشگذرانی تهیه کرده، درخت خرما داده و حلوی شیرین و لذیذی در آستینش پنهان کرده و درست و سالم بخته و تهیه کرده و جایی گذاشته که بچه‌ها با آن بازی نکنند (اکمام جمع کم یعنی آستین) «راجع بآستین درخت خرما حرفهای زیادی گفتند. (قمعه: قیف مخصوص بن دانه خرما است) قماة درخت خرما عبارتست از غلاف ته خرما و در ته خرما يك تکمه ایست که میگویند کارش این است که شهره را صاف میکند و سفاله اش را میگیرد و مثل قیف است» و دانه در این

زمین فراهم کرده که همراه خود گاه نارد مثل اینکه این زمین خزانه دار بوده است و مهمتری چقدر کرده و میرا خوری چقدر کرده؟ غذای هر یک را میداند: آن سبزه ها را بجای خود و این دانه هارا برای قوت و غذا، و گاه هم بجای خود همراه دارند. علاوه میوه برای خوشگذرانی و برگهای معطر (الریحان)

همه اینها را که دیدی آنوقت میتوانی بفهمی، این زمین با آن پستی اگر الطاف صادقانه بیچون نباشد چطور اینهمه رنگهای عجیب و غریب بیرون داده؟ بعد از اینها فرمود فبای الاء ربکما تکذبان. در این یازده آیه فرمود من هر چه با شما کردم راست کردم توهم بیا راست بیا. تو کدام یک از اینها را میتوانی بگویی دروغ است؟ خداوند از ماصدق میخواست ما باید در مقابل، صدگونه صدق تهیه کنیم. صدق در استماع، صدق در القاء و صدق در نیت، در عزیمت و صدق در مقال و غیره داشته باشیم و ۳۱ مرتبه مکرر شده فبای الاء ربکما تکذبان و هر بار مطالبه میکنند که باید صدق داشته باشی و شاید بیشتر از ۳۱ مرحله باشد که باید صدق داشته باشیم و ما بجایش دروغ داریم در هر یک از این ۳۱ مرتبه خواست یکی از این صدقها را مطرح کند (با اینکه در هر یک، همه این صدقها توقع است) در آنجا که میفرماید بکدام یک از اینها حرف داری و دروغ میپنداری؟ همانجا باید بفهمد که همه اش صدق است. ما باید اول بر راستی تهیه کنیم. در مقابل علم القرآن که فرمود، ما هم باید بر راستی استماع کنیم و وقتی مدرسی میخواهد تعلیم کند میگوید خیلی بشما تفضل و مکرمت شده که یک چنین معلم بزرگی حاضر شده بشما درس بگوید مجلس مخصوصی قرار داده و نویسنده ها اشخاص مخصوص و زبان تعلم زبان مخصوصی است این اول توقعش، و در مقابل اول راستی که باید با آن پیش آمد اینست که راستی گوش بدهد و راست استماع کند که اگر این مطالب را درست گوش نکردی ممکن نیست جوش و خروشی در اوتیه شود

حدیث: وقتی رسول خدا در مسجد سوره الرحمن را قرائت کرد، مردم ساکت شدند و هیچ حرفی نزدند و جنبشی نکردند. حضرت فرمود چنها از شما بهتر جواب گفتند. پرسیدند چنهاچی گفتند؟ حضرت فرمود وقتی فرمود خدای فبای الاء ربکما تکذبان و تصدیق خواست اینها دیدند اقلا باید تعارف کرد عرض کردند لا بشی من آلاء ربنا کذب (بار خدایا ما دروغ نمیدانیم) « بعضی از امم و ملل الان راستی را شعار خود کرده اند تا در مقام تادیب، دروغ دیگران را هم بگوش صدق تلقی کنند » افسوس که صدق استماع در ما نیست. خدا دارد زمین و آسمان را بهم در مقابل تو باید خوب گوش کنی و اقلا یک مجلس بزرگی مثل مجلس بزرگان یونان درست کنی. در این سوره الرحمن فرمود یک میزانی در کار گذاشته تا تو طغیان نکنی سه مرتبه فرمود که برای حرفت و آراءت میزان در کار بگذار برای هر حرف، میزان قرار بده اگر واقعا میزان در کار است، از این بی نظمی ما، هزار هزار خرابی پیدا میشود تمام برای این است که صدق استماع در کار نیست و گوش دادن، هم دروغی است و الا بقدر چنها نباید جنبش کرد؟ وقتی معلم بزرگ از انسان بپرسد

اینها دروغ است؟ انسان باید يك راستی را که مشخص اینکه من راست فهمیدم؛ نشان بدهد. باید صدق
 استماع باشد یعنی خوب بفهمی آنوقت بموقع تصدیق کنی و نتیجه راست گوش دادن درست فهمیدن
 است. در تفسیر این آیه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** کردند همانها که راست گوش نه میدادند
 خدای رحمان برای تعظیم معلم، وصف الرحمن را فرمود و معتمد بر ذاتش
 نکرد که یکقدری از جلالت کم شود و فرمود **اللَّهُ الرَّحْمَنُ بَلَكُم** فرمود «الرحمن»
 آن پر جوشش و مهربان و دلسوز، تعلیم کرد این قرآن را، با هزار هزار پرده
 پشت حجب آسمان و زمین، آمده و نزدیک شده با شما و درس میگوید برای شما،
 او میخواهد همه حاضر باشید پای درسش، این درسی است که میخواهد وقتی پیغمبر
 بگوید همه جنبش کنند و توقع دارد همه اظهار کنند. وقتی آن دو نقطه درخشان
 از آسمان و زمین و بعد تمام آسمان و زمین را فرمود که تمام درست مشغول
 کاره تند چرا تو انسان در این میانه از حساب کنار باشی؟ تمام اولیاء و خود
 رسول خدا میلرزید از اینجور اظهار گله، برای اینکه کدام يك از ما بود که در
 سرتا پا آن صدق و راستی که خدا توقع دارد داشته باشیم صدق در عزیمت،
 در استماع و نیت؟ این صدق سرتا پا برای این است که طرف مقابل که دارد
 تحویل میگیرد در وقت تحویل دادن همه چیز را بقدری که ممکن بوده تحویل داده
 در آن خبری که از موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده و در درس قبل
 ذکر شد در آخر خبر حفص میگوید من ندیدم کسی را که شدت خوفش بر خویشتن
 شدید تر باشد از موسی بن جعفر. این يك کلمه که میگوید خوفش بیشتر بود چرا؟
 برای آنکه دنبال قرآن بود معلوم میشود که ترسش از خود قرآن بود که
 آیا راست رفته باشم؟ آیا راست فهمیده باشم؟ همه چیز آنطور که او میخواهد
 هست؟ اما ما که راست نرفتیم و راست نشدیم **وَاللَّيْلُ نَتِيجَةُ** درست هم نفهمیدیم و
 اینطور شدیم که آفتاب و ماه را به عمر و ابابکر تعبیر میکنم (این جمله در
 انتقاد از بعضی مفسرین که دقت کافی نکرده اند بیان شده است. حجتی) و اما
 آنها که رفتند سراغ ماه و آفتاب و همه چیز را فهمیدند و به حساب معینی
 معلوم کردند که ترتیب این منظومه شمسی به چه مسافتی قرار گرفته اند بعد که
 ترتیبشان را فهمیدند نور و مقدار حرارتشان را معین کردند و بالاخره مدار آفتاب
 و ماه و نقطه اوج و حضیض آنها را فهمیدند که در اوج خورشید دور تر از زمین
 ما است و در حضیض فاصله اش تا زمین کمتر و سرعت را حساب کردند در هر دقیقه
 ۵۰ هزار فرسخ، تمام جزئیات را حساب کردند و در زمین هم این حساب را کردند
 که معدنیات چقدر و سایر مراد هر يك بچه اندازه؟ همه اینها سر صدق استماع است
 اگر انسان درست گوش کرد کم کم سردر میآورد بیک عالم بزرگی، وقتی قرآن گفت
 اینجا فکر کن و تأمل کن اگر تو هم رفتی دنبالش و فکر کردی و تمام جزئیات آنها
 رسیدگی کردی آنوقت خواهی فهمید. اما اگر کج گوش دادی فکر و خیالت هم
 کج میرود (از مجنون پرسیدند حق با علی است یا با معاویه؟ گفت حق با ایلی است)